

آنها مرگ کاشتند، مردم یاد کاشتند: جامعه نه شکست، نه منتظر نجات از آسمان ماند

صفحه ۳

علی جوادی

سازماندهی جنبش سراسری افزایش دستمزدها

صفحه ۵

سیاوش دانشور

آزادی زن آزادی جامعه است!

"ما خواستار حکومتی هستیم که بر پایه برابری زن و مرد استوار باشد"

صفحه ۸

پروین کابلی

در یک نگاه

پاسخ به فراخوانهای نیروهای ارتجاعی مطلقاً توجیه پذیر نیست!

صفحه ۹

رحمان حسین زاده

صدای هزاران بازداشتی خیزش دی ماه باشیم

صفحه ۱۱

سعید یگانه

ژنو، معیشت، سرکوب؛ تصویری از بن بست یک نظم فرسوده

صفحه ۱۲

وریا روشنفکر

از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

ایران در آستانه سناریوی سیاه

مراسم گرامیداشت
سه یزاده در اسلو

تشدید محاصره اقتصادی و نفتی

دولت ترامپ علیه کوبا

سعید یگانه

۸۴۲
هستی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۲ اسفند ۱۴۰۴ - ۲۱ فوریه ۲۰۲۶

اعلامیه حزب حکمتیست

رژه خشم، جشن سوگ

قسم به خون یاران، ایستاده ایم تا پایان!

روزهای ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ بهمن ۱۴۰۴ ایران سراسر اعتراض و فریاد بود. در همان مقیاس عظیم و هولناکی که رژیم اسلامی بدستور خامنه‌ای جلاد قتل عام کرد، در شهرهای بزرگ و مناطق مختلف استانهای ایران مراسمهای باشکوهی با جمعیت‌های بزرگ و رزمنده در گرامیداشت جانبازان دیماه برگزار شد. گزارش‌ها از شهرها و مناطق مختلف تهران بویژه بهشت زهرا، آبدانان، مشهد، نجف‌آباد اصفهان، فولادشهر، کرج، ملکشاهی، دزفول، گناوه، نوشهر، اردکان، بوشهر، روستای بنه‌گز در حوالی بوشهر، بابل، شهنسوار، مرودشت، رستمکلا-بهشهر، دامغان، مبارکه، یزدانشهر اصفهان، هشتگرد، رامهرمز، خوی، چالوس، گرگان، لنگرود، فیروزآباد فارس، اراک، قرچک ورامین، کرمانشاه، گلپایگان، نهاوند، فردیس، قزوین، زرینشهر، ایلام، کرمان، سنقر، گرگان و زنجان حکایت دارد.

همزمان، در دانشگاه‌های شیراز، تهران، خوارزمی و فردوسی مشهد، دانشجویان با تجمع، تعطیل کلاس‌ها و سردادن شعار، یاد جانبازان را گرامی داشتند. این همزمانی دانشگاه و خیابان، نشانه‌ای

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

رژه خشم، جشن سوگ

قسم به خون یاران، ایستاده‌ایم تا پایان ...



انقلابی و آزادیخواه بود".

این عزاداری نبود، رژه خشم بود، جشن سوگ بود، رقصیدن بر مزار عزیزان و فریاد "خامنه‌ای قاتل فرزندم را گشت"، از خشم عمیقی سخن میگوید که دودمان اسلام و حکومتش در ایران را به باد خواهد داد. جنایت هولناک و بیسابقه‌ای که این رژیم در حق شهروندان معترض کرده است، هیچ راهی برای ادامه زندگی با جمهوری اسلامی باقی نگذاشته است. رقص بر جنازه عزیزان بیان یک گسست اجتماعی با دو مشخصه است؛ اول، عبور از هرآنچه که رنگ و بوی اسلامی دارد. دوم، اعلام عزم انتقام از حکومت. پتانسیل این رقص سوگ از گلوله‌های تیربار دوشکا برای رژیم کشنده‌تر است. و بالاخره کسانی که اینروزها به انحاً مختلف کنار رژیم ایستادند یا تلاش کردند با تکرار ادله‌های حکومت بار جنایت رژیم را تلطیف کنند، در چشم صفوف انقلابی و این مردم داغدار در حد زائده‌های رژیم اسلامی سقوط کردند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست به مردم داغدار و مبارز درود میفرستد و در خشم عمیق و سوگ سنگین فقدان عزیزان شریک است. این مراسمها و امواج وسیع همبستگی و همدردی، با رژه پوسترهای جانباختگان، با تکرار و تاکید "آنها زنده‌اند و ما صدایشان هستیم"، یک هشدار جدی به حکومت تروریست‌های شرور اسلامی است. این اجتماعات اعلام کردند که جامعه ایران در شوک و بُهت و غم سنگینی است اما زانو نزده است، نشکسته است، یکپارچه نفرت از جمهوری اسلامی است و رسماً و علناً علیه حکومت و رهبر قاتلان اسلامی شعار میدهد. خامنه‌ای و سران و کاربدستان و عوامل جنایتکارشان را در دادگاه‌های عادلانه و انقلابی بعد از سرنگونی به جرم بیش از چهار دهه جنایت و نسل کشی محاکمه خواهیم کرد. دادگاه سران رژیم اسلامی از دادگاه نورنبرگ مهم‌تر خواهد بود.

پیام روشن بود: جنگ انقلابی برای سرنگونی رژیم هولاکاست اسلامی ادامه دارد، "قسم به خون یاران، ایستاده‌ایم تا پایان!" یاد و راه عزیزانمان را با ادامه راهشان گرامی میداریم!

یاد جانباختگان گرامی است!
مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!
حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۱ اسفند ۱۴۰۴ - ۲۰ فوریه ۲۰۲۶

مهم از پیوند حافظه اجتماعی با فضای اعتراضی است. همینطور شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران نیز طی فراخوانی با عنوان "برای نیمکت‌های خالی، برای رویاهای ناتمام"، در اعتراض به قتل بیش از ۲۳۰ کودک و نوجوان در اعتراض به نیمکت‌های خالی و آرزوهایی که پَرِپر شدند، فراخوان اعتصاب سراسری و تعطیلی مدارس و همراهی با مراسمهای گرامیداشت جانباختگان دیماه دادند.

جمهوری اسلامی که از سوئی بر بازتولید "دوره دهه شصت" تاکید میکند، از سوی دیگر جرأت ندارد که مسئولیت مستقیم قتل عام را بعهده بگیرد. خامنه‌ای با "شهید" اعلام کردن مردم قربانی و رهگذران و عمده معترضین و اعلام اینکه "ما هم عزاداریم" و تکرار "سرکوب قاطع اغتشاشگران" تلاش کرد این اعتراضات را به "آمریکا و اسرائیل" منتسب کند و رژیم کودک‌کش اسلامی را "قربانی" جلوه دهد. جمهوری اسلامی میدانست که نمیتواند در مقابل برگزاری مراسمهای گرامیداشت نظر به ابعاد وسیع جنایت بایستد، تلاش کرد خودش را هم "صاحب عزا" قلمداد کند. لذا با برسمیت شناختن ابعاد وسیع قتل عام و تیراندازی کور به جمعیت و منازل و مغازه‌ها و ماشین‌ها، سیاست کشتن و تیر خلاص زدن به زخمی‌ها و اسرا، مسئولیت بخش مهمی از سلاخی بزرگ دیماه را به گردن "تروریستها" انداخت. از جمله رضا تاجیک مدیر عامل سازمان بهشت زهرا تصریح کرده است: "هفتاد درصد جنازه‌ها با تیر خلاص و از نزدیک مورد هدف قرار گرفتند" و بلافاصله اضافه کرده است؛ "بسیجی که تیر خلاص نمی‌زند. تروریست‌ها و کسانی که مسلح بودند به ۷۰ درصد پیکرها تیر خلاص زدند!"

شهرها و دیوارها و خیابان‌ها و محلات مملو از عکسها و بَنرهای جانباختگان است، هر گوشه شهرها در هفته‌های اخیر شاهد گلباران نقاطی است که عزیزان ما با گلوله جنایتکاران اسلامی جانباخته‌اند، مادران دستجمعی با عکس فرزندانشان راه میروند و قاتلین را نفرین میکنند، در آرامگاه‌ها هیچ آخوندی جرأت آفتابی شدن ندارد، صدای قرآن و فاتحه و سَنن مذهبی جایش را به موزیک و سرود و برنامه تولد و ازدواج با نمایشی از خشم عمیق و اخطار متقابل داده است. "کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل رو ستایش کنیم"، "مرگ بر خامنه‌ای"، "قسم به خون یاران، ایستاده‌ایم تا پایان"، "هر یه نفر کشته شه هزار نفر پشتشه"، "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد"، "می‌کشم می‌کشم آنکه برادرم کشت" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" از شعارهای پرتکرار بودند. در سخنرانی بستگان جانباختگان سیاست رژیم که تحویل جنازه را با امضای "بسیجی بودن" فرد و "گرفتن پول تیر" مشروط کرده بود، به چالش کشیدند و با صدای بلند اعلام کردند؛ "فرزند ما بسیجی نبود، فرزند ما مبارز بود، فرزند ما

مرگ بر جمهوری اسلامی!



سردادن شعار، یاد جانبختگان را گرمی داشتند. این همزمانی دانشگاه و خیابان، نشانه‌ای مهم از پیوند حافظه اجتماعی با فضای اعتراضی است.

در بسیاری از این مراسم‌ها، رقص‌های سوگ‌آلود جمعی، در حالی که عکس‌های جانبختگان دی ماه

در دست مردم بود، به صحنه‌ای تأثیرگذار بدل شد. خانواده‌های دادخواه سخنرانی‌هایی پرسوز و پرشور ایراد کردند. در برخی نقاط مردم بر کف خیابان گل پاشیدند و با شعارهای اعتراضی، عزم خود را برای ایستادگی اعلام کردند. شعارهایی چون "مرگ بر خامنه‌ای"، "مرگ بر حکومت آدمکش"، "مرگ بر دیکتاتور"، "هر یه نفر کشته شه هزار نفر پشتشه"، "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد"، "می‌کشم می‌کشم آنکه برادرم کشت" و "قسم به خون یاران ایستاده‌ایم تا پایان" در این مراسم‌ها طنین‌انداز شد.

برای سی‌ام بهمن نیز فراخوان‌های دیگری منتشر شده است؛ فراخوان‌هایی که در صورت گسترش، میتواند دامنه این مراسم‌ها را به سراسر کشور بکشاند. این روند، یک اتفاق سیاسی مهم و پاسخی کوبنده به حکومت اعدام و کشتار است، نشانه‌ای از جامعه‌ای که هنوز در حال جوشش است.

آبدانان: کانون داغ دادخواهی

در میان این شهرها، آبدانان همچنان به عنوان یکی از کانون‌های داغ اعتراض و دادخواهی برجسته ماند. در ۲۷ بهمن، مردم این شهر به خیابان آمدند و شعارهای ضد حکومتی از جمله "مرگ بر خامنه‌ای" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" سر دادند. گزارش‌ها حاکی است که در سایه اختلال اینترنتی، ده‌ها نفر در این شهر بازداشت شدند. روز بعد، ۲۸ بهمن، جمعی از مردم مقابل دادگستری آبدانان تجمع کردند و خواستار آزادی بازداشت‌شدگان شدند. در این تجمع نیز حضور پررنگ نیروهای سرکوب گزارش شد. همین تداوم، از خیابان تا مقابل دادگستری، نشان می‌دهد که دادخواهی در این شهر هنوز خاموش نشده است.

از هر کوچه، یک یاد

آنچه امروز در حال شکل‌گیری است، میتواند به سنتی ماندگار بدل شود. در هر کوچه‌ای که جانبخته‌ای دارد، در برابر هر خانه‌ای که عزیزی به خاک افتاده، این جامعه میتواند و باید نشانه‌ای از یاد برپا کند: لوحی کوچک، گلدانی ساده، شمع روشن، نامی بر دیوار. قدرت این کار در سادگی آن است. وقتی یاد از گورستان‌ها به کوچه‌ها بیاید، وقتی نام‌ها بر دیوارهای شهر بنشینند، حافظه دیگر قابل پاک کردن نخواهد بود. این نه فقط سوگواری، بلکه بازپس‌گیری حافظه از فراموشی تحمیلی است. این عزیزان در قلب مردم و در تاریخ این جامعه جاودانه خواهند ماند، و دیوارهای شهر دیر یا زود این صفحه ۴

آنها مرگ کاشتند، مردم یاد کاشتند: جامعه نه

شکست، نه منتظر نجات از آسمان ماند

علی جوادی

چهلمی که پایان نیست

چهل روز گذشته است. چهل روز از آن شب‌هایی که خیابان‌های ایران بار دیگر با زبان خون سخن گفتند و دستگاه سرکوب، با همان منطق کهنه و فرسوده، کوشید تاریخ را با گلوله و بازداشت و تیرباران بازنویسی کند. اما تاریخ، آن‌گونه که مارکس با طعنه‌ای سرد یادآوری میکند، نه با فرمان حکومت‌ها، بلکه با حرکت انسان‌های زنده نوشته میشود. اکنون، در روزهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ بهمن، آنچه در شهرها، دانشگاه‌ها، آرامستان‌ها و فضای عمومی ایران دیده میشود، صرفاً مراسم یادبود نیست، بازگشت یک حقیقت اجتماعی است: این جامعه، جامعه خاموش نشده است، شکست نخورده است.

زخم‌هایی که هنوز تازه‌اند

پیش از هر تحلیل سیاسی، باید بر یک حقیقت انسانی مکتب کرد: این جامعه از یک خیزش بی‌هزینه عبور نکرده است. بر پیکر این مردم، زخم‌های عمیق نشسته است، زخم گلوله، زخم زندان، زخم داغ فرزندان، زخم خانه‌هایی که ناگهان ساکت شدند. آنچه در دی ماه بر این مردم رفت، فقط یک "رویداد سیاسی" نبود؛ یک جراحت اجتماعی عمیق بود که رد آن در هزاران خانواده باقی مانده است. تصاویر مادرانی که بر مزار جوانان نشان ایستاده‌اند، پدرانی که عکس فرزندان را در دست گرفته‌اند، و خانواده‌هایی که هنوز با صدای در ناگهانی می‌لرزند، نشان میدهد که این درد هنوز زنده است. هزاران خانواده، چه آنان که عزیزشان را از دست دادند و چه آنان که بازندان، اخراج، تعلیق یا زخم جسمی و روحی مواجه شدند، امروز حاملان زنده این حافظه‌اند. این رنج، پاک شدنی نیست، و درست به همین دلیل، به نیروی مادی حافظه جمعی بدل میشود.

سی‌ام بهمن: سوگ که به خیابان آمد

در سی‌ام بهمن، در چهلمین روز قتل‌عام معترضان دی ماه، حضور هزاران نفر از مردم خشمگین در مراسم‌های دادخواهی، تصویری زنده از این حافظه اجتماعی ارائه داد. مراسم‌های گرامیداشت در سطحی سراسری برگزار شد و جمعیت‌های وسیعی در آن شرکت کردند. گزارش‌ها از شهرها و مناطقی چون تهران (به ویژه بهشت زهرا)، آبدانان، مشهد، نجف‌آباد اصفهان، کرج، ملکشاهی، دزفول، گناوه، نوشهر، اردکان، فولادشهر، بوشهر، روستای بنه‌گز در حوالی بوشهر، بابل، مرودشت، رستمکلا-بهبهر، دامغان، مبارکه، یزدانشهر، هشتگرد، رامهرمز، خوی، چالوس، اراک، قرچک ورامین، کرمانشاه، گلپایگان، نهاوند، فردیس، قزوین، زرینشهر، ایلام، اصفهان، سنقر، گرگان و زنجان حکایت دارد. همزمان، در دانشگاه‌های شیراز، تهران، خوارزمی و فردوسی مشهد، دانشجویان با تجمع، تعطیل کلاس‌ها و

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



مراسم گرامیداشت سه‌یزاده

رفقا، دوستان و همراهان عزیز،
همچنان که پیش‌تر اعلام کردیم،
برای گرامیداشت یاد و خاطره
مادر عزیزمان، خانم صفری
(سه‌یزاده)، و ادای احترام به یک
عمر فداکاری، مهربانی و روحیه
استقامت و پایداری او، مراسم
یادبودی را روز شنبه ۲۸ فوریه از ساعت ۱۵ تا ۱۹ برگزار می‌کنیم.

حضور شما عزیزان مایه تسلی خاطر و دلگرمی ما خواهد بود. آدرس
محل برگزاری مراسم:

Dream selskapslokaler (Rosenholmveien 4B) Oslo

همچنین از رفقا و دوستان عزیزی که قصد صحبت و یا قرائت پیام
دارند، تقاضا می‌کنیم برای هماهنگی بیشتر با شماره‌های زیر تماس
حاصل نمایند:

شماره‌های تماس جهت هماهنگی:

داریوش نیکنام: +۴۷۹۲۰۶۲۵۴۱
ملکه عزتی: +۴۷۴۱۲۶۰۴۹۷
وریا ناصری: +۴۷۴۵۶۱۱۱۸۰
رزگار احمدی: +۴۷۹۲۷۷۶۲۶۵

با سپاس و احترام،
ناصر، شوبو، ملکه و فرزندان

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری-حکمتیست را بطور

زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت

دنبال کنید و به کارگران و دوستانان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

آنها مرگ کاشتند، مردم یاد کاشتند: جامعه نه شکست، نه منتظر نجات از آسمان ماند...

حقیقت را حمل خواهند کرد.

دو روایت دروغ، یک واقعیت زنده

امروز دو روایت سیاسی، هرچند از دو اردوگاه متفاوت، در یک نقطه به هم میرسند: هر دو میخواهند جامعه را مستاصل و درهم شکسته نشان دهند. حاکمیت به جامعه‌ای فرو پاشیده نیاز دارد تا بقای خود را طبیعی جلوه دهد. در سوی دیگر، نیروهای جنگ طلب و سلطنت طلب نیز به چنین تصویری نیاز دارند تا مداخله نظامی را به عنوان "نجات" بفروشند. یکی از زبان ترس تغذیه میکند، دیگری از زبان ناامیدی. اما واقعیت میدانی چیز دیگری میگوید. اگر جامعه مستاصل بود، مزارها خلوت میماند. اگر درهم‌شکسته بود، دانشگاه‌ها خاموش میشد. اگر بی‌افق بود، حافظه جمعی فرو می‌نشست. هیچ کدام رخ نداده است. این جامعه خسته هست، زخمی هست، اما درهم‌شکسته نیست.

نه به سناریوی جنگ

در چنین لحظه حساسی، تاکید بر یک اصل حیاتی ضروری است: جنگ، راه حل نیست، حتی اگر با زبان "آزادی" عرضه شود. تجربه منطقه روشن است. بمباران نه عدالت می‌آورد، نه سازمان یابی اجتماعی می‌سازد. آنچه جنگ می‌آورد، اساسا ویرانی زیرساخت اجتماعی و تقویت نیروهای ارتجاعی است. جامعه‌ای که هنوز توان یادآوری، همبستگی و بازتولید اعتراض را دارد، جامعه‌ای نیست که نیاز به "نجات نظامی" داشته باشد. جنگ، سناریوی سیاه است: برای مردم، برای جنبش آزادیخواهی، و برای آینده بازسازی اجتماعی.

زیر خاکستر، اراده هست

چهل‌م جانباختگان خیزش اخیر حامل پیامی روشن است. این جامعه زخمی است، اما شکسته نیست. سوگوار است، اما بی امید نیست. آنچه در دانشگاه‌ها، مزارها، کوچه‌ها و شبکه‌های اجتماعی دیده شد، نه نشانه پایان، بلکه نشانه انباشت آرام نیروی اجتماعی است. برخلاف آنچه حاکمیت میخواهد القا کند، مردم حذف نشده‌اند. و برخلاف آنچه جنگ طلبان میخواهند بفروشند، مردم ناتوان و مستاصل نشده‌اند.

این مردم، اگر مسیر تشکل، اعتصاب، همبستگی اجتماعی و سیاست رادیکال آینده نگر را ادامه دهند، خود قادرند توازن قوا را جا به جاکند، نه با بمب، بلکه با نیروی سازمان یافته جامعه. این مردم مستاصل نیستند. این جامعه درهم‌شکسته نیست. و تاریخ، هنوز، در حرکت است.

۲۰ فوریه ۲۰۲۶

اعدام قتل عمد دولتی است!

سازماندهی جنبش سراسری افزایش دستمزدها

سیاوش دانشور

جامعه ایران در وضعیت بغرنج و خطرناکی قرار دارد. از یکسو فضای جنگ و مذاکره و از سوی دیگر تبعات اجتماعی خونبارترین کشتار تاریخ معاصر ایران و همینطور وضعیت وخیم دهها هزار بازداشتی و بیشمار افراد "گمشده"، مسئله تعیین دستمزدها را به حاشیه رانده است. این تناقض در شرایطی است که امروز برای بسیاری حتی خرید نان ممکن نیست، پلیس هر معترضی را با دلائل دلخواهی تحت پیگرد قرار میدهد، حسابهای بسیاری مسدود شدند و در امور روزمره با مشکلات عدیده روبرویند. گرانی و تورم افسار بریده و دستمزدها و قدرت خرید واقعی کارگران و اکثریت مردم بویژه با شوک های اقتصادی اخیر و تبعات توری آن هر روز کاهش می یابد.

اما در همین اوضاع بغرنج و حتی در بدترین شرایط ممکن، زندگی و تلاش برای بقا ادامه دارد. کارگر ناچار است روزمره برای نان و آزادی و سهمش از زندگی بجنگد و دستمزدها تنها یک دریچه این جنگ بزرگتر است. مشکل اینست که کارگر از سازمانهای مستقل و برسمیت شناخته شده که طبقه کارگر را در مذاکره برسر دستمزدها نمایندگی کند، وجود ندارد و غیر قانونی اند و هر اقدام برای تشکل و اتحاد کارگران با تیر و تفنگ و سرکوب و زندان روبرو شده است. این نیاز طبقه سرمایه دار ایران و نیاز کارکرد سرمایه است که این سطح از اختناق را الزامی کرده و به کل جامعه تسری داده است.

به همین دلیل در ایران هیچوقت جنبشی سراسری برای افزایش دستمزدها وجود نداشته است. کارگران در صنایع مختلف و عمدتاً صنایع بزرگ، در موارد مختلفی با اعتصاب و اعتراض خواست افزایش دستمزد را طرح کردند و بدرجات متفاوت نیز موفق شدند. اما نمیتوان به جنبشی سراسری از جانب طبقه کارگر برای افزایش دستمزدها در مقطع معینی رجوع کرد. دلائل این امر روشن است: در ایران تشکل و تحزب کارگری همیشه ممنوع بوده است، کارگران از تشکیلاتهای فابریکی و رشته ای و سازمانهای منطقه ای و سراسری برخوردار نبودند که نمایندگانشان بتوانند در فصل تعیین دستمزدها با کارفرمایان وارد مذاکره و تعیین مفاد قراردادهای دستجمعی شوند. در کشوری که اعتصاب طبق شرع انور "حرام" و ایجاد سازمان واقعی کارگری ممنوع است، تلاشهای کارگران در بهترین حالت به مبارزات در سطح فابریک محدود شده است و موفقیت همین نیز تابعی از جایگاه و اهمیت صنعت مربوطه، بافت کارگران و درجه اعمال قدرت اعتصابی آنها بوده است.

بنابراین نهاد کارفرمائی- دولتی "شورای عالی کار"، هر سال طبق میزان



پیش بینی شده در طرح بودجه و با معیار نرخ تورم جعلی اعلام شده توسط بانک مرکزی، درصدی را به دستمزد کارگران "اضافه" کرده است که ظاهراً آن نرخ تورم جعلی را پوشش میدهد. در واقعیت اما، اگر یکسال بعد از انقلاب ۵۷ را بعنوان استثنا و تاثیر انقلاب فاکتور بگیریم، بطور مستمر

دستمزد کارگران کاهش یافته است. یعنی به کارگر یک "افزایش" صوری در دستمزدها تعلق میگیرد اما قدرت خرید وی در قیاس با سال قبل کمتر شده است. به این روند باید اصلاحات مرتب در قانون کار، بیرون انداختن کارگران کارگاههای کوچک و زیر ده نفر از شمول قانون کار، تاثیرات خصوصی سازینها بر سطح دستمزدها، ایجاد مناطق آزاد تجاری که قانون جنگل بر آنها حکمفرماست، ورود سرطانی شرکتهای پیمانی به بازار کار، تغییرات مرتب در قراردادهای کار و کاهش مرتب مزایای کارگران را افزود که مجموعاً روی ناامنی شغلی و کاهش مرتب دستمزد کارگر تاثیرات جدی داشته اند. در این اوضاع، کارگران در تعیین حداقل دستمزد هیچ نقشی ندارند و سرمایه داران بمتابعه برده داران عهد عتیق برای کارگر و سطح زندگی و دستمزدش یکجانبه تصمیم گرفتند و دولت خود بعنوان یک سرمایه دار بزرگ نه فقط به این روند مهر قانونی کوبیده بلکه دستگاه سرکوب را در خدمت اعمال سیاستش به جان کارگر معترض انداخته است.

سازماندهی جنبش واقعی افزایش دستمزدها

سیاستی میتواند موفق و موثر باشد که اولاً، با شرایط و نبض سیاسی جامعه خوانائی داشته باشد. ثانیاً، منافع بزرگتر اجتماعی را نمایندگی کند. ثالثاً، تجارب تاکنونی را در خود ملحوظ کرده باشد. نکات زیر بعنوان پیش فرض بحث افزایش دستمزدها فی الحال روشن اند:

- ۱- کارگران نهاد کارفرمائی - دولتی "شورای عالی کار" و مصوبات آن را نمی پذیرند.
- ۲- کارگران هیچوقت نهادهای دولتی و پلیسی مانند شوراهای اسلامی، خانه کارگر و انجمن های صنفی را بعنوان "تشکلهای کارگری" و "نمایندگان کارگران" برسمیت نشناختند و همواره خواهان بیرون انداختن این نهادها از محیطهای کار بودند.
- ۳- نهاد "شورای عالی کار" براساس سه جانبه گرایی (دولت- کارفرما- کارگر) سازمان یافته و "کارگر" در این نهاد نه نماینده واقعی بلکه عوامل حکومتی و مهر پلاستیکی سرمایه دار است. کارگران پیشرو حتی عضویت نمایندگان واقعی و منتخب کارگران در این نهاد را رد کردند چون یک رای در مقابل دو رای نماینده کارفرما و دولت هیچ تاثیری ندارد.
- ۴- آمارهای جعلی بانک مرکزی برای کارگر قابل قبول نیست و با تورم واقعی فاصله نجومی دارد. مهمتر اینکه کارگر امروز بحث افزایش دستمزد را براساس جبران کردن "نرخ تورم" قبول ندارد.

سازماندهی جنبش سراسری

افزایش دستمزدها ...

روژه سفره بی رونق شان، رایج شدن سو تغذیه میان خانواده های کارگری، پیامدهای فقر و فلاکت اقتصادی از قبیل اعتیاد و تن فروشی و کلیه فروشی و رحم اجاره دادن و فرزند فروشی و هزار مصیبت دیگر، شوک های اقتصادی و گرانی بیشتر قیمت برق و گاز و عاملهای انرژی، کاهش مرتب ارزش ریال و قدرت خرید واقعی کارگران؛ همه اینها را باید در کشمکش بر سر سهم کارگر از ثروت جامعه بحساب آورد.

برای طرح و تحمیل افزایش دستمزد، باید جنبش واقعی افزایش دستمزدها را سازمان داد و بمیدان آورد. این جنبش از مفروضات سرمایه داران و دولت اسلامی شان شروع نمیکند بلکه با پرچم دستمزد و حقوق مکفی برای کل اردوی کار اعم از تولیدی و خدماتی و دولتی از شاغل و بیکار و آماده به کار و بازنشسته و هر ساکن ایران که بدلیل جسمی توان کار ندارد شروع میکند. کارگر با این پرچم بعنوان رهبر واقعی جامعه و پرچمدار رفاه همگانی ظاهر میشود.

سوال کلیدی اینست که این امر در فقدان تشکلهای توده ای کارگری و ممنوعیت احزاب کارگری چگونه ممکن است؟ واضح است هیچ سیاست و عمل انقلابی تابع قانون همه یا هیچ نیست. باید از جایی شروع کرد اما پای در زمین سفت و واقعی داشت.

- یک جنبش واقعی افزایش دستمزدها از دل مراکز مهم و اصلی کارگری و صنایع بزرگ و متوسط درمی آید و نه از محافل بیرون طبقه و یا امضاهای کارگران اتمیزه و بدون قدرت عمل جمعی. پس در گام اول باید به تمام اشکال مقدور و ممکن کارگران صنایع مختلف را حول مبارزه برای افزایش دستمزد و یک سلسله اقدامات اعتراضی آماده کرد. یک هم جبهتی عمومی بر سر افزایش دستمزد در سطح رشته ها میتواند خلاء کنونی را بدرجه ای پر کند.

- این جنبش ضروری است با بیانیه کارخانجات و صنایع مختلف برای افزایش دستمزد اعلام موجودیت کند و بورژوازی اسلامی و کارفرمایان را بمصاف بطلبد. جامعه باید متوجه حضور کارگران برای یک امر مهم اجتماعی و مربوط به اکثریت عظیم بشود تا امکان مانور و جذب نیرو و حمایت گسترده وجود داشته باشد.

- در صنایع مختلف نمایندگان واقعی کارگران طی مکانیزم مجمع عمومی برای مذاکرات انتخاب شوند. بعنوان مثال در سطح رشته ها و سراسری این امر بسیار مقدور و ساده است. مانند کارگران صنایع فلزی اعم از فولاد و ذوب آهن و آلومینیوم، کارگران معادن، کارگران پتروشیمی ها، کارگران برق، خودروسازیه و قطعه سازی ها، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و کادر درمان، و ... نرخ معینی را برای دستمزدهای مکفی و پایه که پاسخ نیازهای زندگی در وضعیت کنونی را میدهد باضافه آیت‌های مربوط به قراردادهای جمعی طرح کنند. همین دستمزد پایه را بعنوان حقوق دیگر بخشها میتوان مبنا گرفت.

- طرح خواست افزایش دستمزدها در تعدادی از مراکز

۵- خط فقر ملاک توقع کارگر از دستمزد نیست، کارگران خواهان دستمزدی مطابق با "خط رفاه" و جوابگوی نیازهای وسائل زندگی هستند. افق کارگر رسیدن دستمزد به سطح خط فقر نیست، کارگر سهمش را از زندگی و ثروت اجتماعی که خود تولید کرده است میخواهد.

۶- خواستههای کارگران مربوط به کل جامعه است. کارگران میگویند دستمزدها باید تامین کننده یک زندگی شایسته و جوابگوی نیازهای انسان امروز باشد. نمی گویند این دستمزد را فقط برای کارگران میخواهیم. یا معلمان میگویند آموزش رایگان حق پایه ای هر شهروندی است. پرستاران میگویند بهداشت و درمان حق همه است. بعبارت دیگر، کارگران دارند به جامعه میگویند که پاسخ آنها بعنوان یک طبقه و یک جنبش اجتماعی به مسائل اصلی اکثریت عظیم شهروندان ایران چیست.

در کنار پیش فرضهای فوق که حاصل سالها بحث و جدل و تجربه عملی است، مسائل دیگری مانند حقوق و مزایای معوقه، قراردادهای مختلف و ناایمن، تأثیرات شرکتهای پیمانی و خصوصی سازی بر سازمان کار و توان اعتراض طبقه، تغییرات مستمر در قانون کار و شوک های اقتصادی، توقع کارگر را اگر نگوییم پائین آورده لاقال به موضع دفاعی رانده است. اعتراضات گسترده و سراسری برای همسان سازی دستمزدها و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل - که اساساً تلاشهایی در حاشیه دستمزد محسوب میشوند و مجموعاً دریافتی کارگر و کارکن را اندکی بیشتر میکند - همه از فقدان یک جنبش سراسری برای افزایش دستمزدها و حقوق پایه سخن میگویند.

کدام خط مشی و از کجا باید شروع کرد؟

با پیش فرضهای فوق و نقاط قوت و ضعف سازمانی طبقه کارگر و تناسب قوای کنونی، با علم به اینکه از قانون و شورای دولتی - کارفرمایی نه فقط چیزی برای کارگر در نمی آید بلکه دولت و سرمایه داران با شوک های اقتصادی مستمر و پلکانی اوضاع را وخیمتر میکنند، و مهمتر نظر به اوضاع ملتهب سیاسی و جایگاه مهم کارگر بعنوان یک طبقه برای پاسخ به کلیدی ترین سوال جامعه یعنی فقر و فلاکت عمومی که بار اساسی آن روی دوش طبقه کارگر است؛ باید سیاست و خط مشی ای اتخاذ کرد که به این مجوعه جواب دهد. یعنی هم دستمزدها را بالا ببرد و هم موقعیت کارگر را بعنوان یک آکتور مهم سیاسی در جامعه تقویت و تثبیت کند.

جنبش واقعی افزایش دستمزدها

در بحث خواست افزایش دستمزدها باید روی مفروضات فوق و داده های سیاست حساب کرد. ما از صفر شروع نمیکنیم. اعتصابات کارگری در مراکز مهم و گسترش روزافزون آن، اعتراضات زحمتکشانش شهری به فقر و بی مسکنی و بی امکاناتی، برآمدهای توده ای و انقلابی، پتانسیل نفرت انفجاری مردم کارگر و زحمتکش از تشدید فقر و خالی شدن هر

سازماندهی جنبش سراسری افزایش دستمزدها...

مهم کارگری لازم است با اعمال قدرت کارگری و پشتوانه مادی ترکیب شود. سازماندهی اعتصابات اختطاری در مجموعه ای از صنایع به دولت و سرمایه داران اولتیماتوم میدهد و توده های طبقه و جامعه را حول این حرکت بسیج میکند. در این روند هماهنگی صنایع مهم و هم جیتی و حمایتهای متقابل به جنبش عمومی برای افزایش دستمزدها قدرت جدیدی میدهد.

- گامهای بعدی را میتوان با توجه به تناسب قوای موجود و میزان توان مبارزاتی و اتحاد کارگران تعیین کرد. کارگر بجز اهرم اعتصاب در مراکز بزرگ سلاحی ندارد. محافل و شبکه های فعالین کارگری و رهبران عملی بعنوان سازماندهندگان، لایه هایی از رهبری کارگران، مجامع عمومی کارگری که قدرت جمعی و عمل مستقیم توده کارگر را در این اعتراضات تامین میکنند، پشتوانه اساسی و کلیدی پیشبرد چنین سیاستی هستند و این صلاحیت و توان را دارند که در باره جوانب مختلف تاکتیکیهای مبارزاتی کارگران و سازماندهی حمایت توده ای از جنبش کارگری اقدامات مختلفی را سازمان دهند.

مبارزه برای افزایش دستمزد و حق زندگی و سلامت و بهداشت و آموزش و مسکن، سیاسی ترین حرکت است. باید این بحثهای کلیشه ای و دوقطبی های کاذب چپ خرده بورژوا مانند "مبارزه صنفی - مبارزه سیاسی" و "خواست صنفی - خواست سیاسی" را کنار گذاشت. مهم نیست چه خواستی مطرح است، مهم اینست چه تاثیری در سیاست سراسری و جامعه در حال تحول دارد. در کشورهایی مانند ایران بحث "مبارزات تدافعی" و "مبارزات صنفی" کارگران به معنی رایج "غیر سیاسی"، فاقد کمترین اعتبار است و بیانگر نشناختن جایگاه مبارزه

کارگری در سیاست و درک معوج از رابطه اقتصاد و سیاست در این کشورهاست. مبارزه و قدرت واقعی کارگران وقتی روی صحنه می آید که توده کارگران در آن حضور دارند. مهم نیست برسر چیست.

هر سیاست و تاکتیک کارگری اگر توده کارگران را پشت خود نداشته باشد از قبل مُهر شکست بر پیشانی آن کوبیده شده است. کارگر برای ایجاد تشکل، برای هر تغییری که باید به نفع کارگران صورت گیرد، تنها میتواند به نیروی خودش متکی شود. تشکل کارگری را نمیتوان به نیابت از کارگران درست کرد. اهداف کارگری را نمیتوان به نیابت از کارگران پیش برد. کارگران نباید انتظار داشته باشند با سیاست امضا جمع کردن و عریضه نویسی صرف برای تزار و شاه و ولی فقیه و مجلس اوباش سرمایه دار، حقوق و حرمت شان تامین میشود. مسئله ساده است: به همان درجه ای که میتوانیم نیرویمان را بمیدان بیاوریم و در میدان نگهداریم، به همان درجه امکان پیروزی و پیشروی وجود دارد. هیچ راه حل سومی وجود ندارد. هیچ ناچی ای وجود ندارد. هیچ سیاست انتظاری کارساز نیست.

دعوت ما از لایه رهبران عملی و شبکه و محافل کارگری اینست که برای سازماندهی جنبش واقعی افزایش دستمزدها، برای دستمزد و حقوق مکفی، آستین ها را بالا بزنند. تفاوت مکانیزم مبارزه کارگری با مکانیزم مبارزه توده ای ازجمله همینجاست. کارگر میتواند در دفاع از سهم خویش از ثروتی که خود تولید کرده است و بمثابه رهبر مبارزه با فقر و فلاکت در جامعه بمیدان بیاورد و توده های عظیم میلیونی معترض به فقر و گرانی را تحت پرچم آزادیخواهانه خود بسیج کند. این قلمروی است که همه جناحهای بورژوائی اعم از حکومتی و اپوزیسیونی فاصله شان را با کارگر نگاه میدارند. این قلمروی است که کارگر میتواند ابتکار عمل سیاسی را از یک دریچه واقعی و مادی و مهم برای دهها میلیون در دست بگیرد و در خدمت امر تشکل و سازمان محلی و سراسری خود گامهای جدی بردارد.

فوریه ۲۰۲۶

آکسیون: در همبستگی با خیزش انقلابی مردم ایران

علیه جمهوری اسلامی!

علیه فاشیسم!

زمان: شنبه ۲۱ فوریه

ساعت: ۱۴:۰۰

مکان: برونس پارکن

تلفن تماس:

توفیق محمدی: ۰۷۳۹۸۰۹۹۹۰

مهرزاد دشتبانی: ۰۷۰۱۴۹۹۶۵۰

نه به اعدام!
زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کانون همبستگی با مبارزات انقلابی مردم ایران - گوتنبرگ



آزادی زن آزادی جامعه است!

"ما خواستار حکومتی هستیم که بر پایه برابری زن و

مرد استوار باشد" - بخش اول

پروین کابلی



معلمان، دانش آموزان، کارمندان دون پایه ادارات و ستم دیدگان حلبی آبادهای حاشیه شهرها برای پایان دادن به عمر سلطنت پهلوی را متحد کرده بود. "نه" زنان ادامه حرکتی بود که راه را برای قیام بهمن همواره نموده بود. پرچم اسلامیه کردن جامعه بحق از همان ابتدا مورد حمله وسیع زنان

قرار گرفت و بعنوان جنبش سیاسی و نوین زنان بعنوان آنتی تز جنبش اسلامی متولد شد و در مقابل آن قد علم نمود.

دقیقا ۲۴ روز بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷ یعنی ۱۷ اسفند یا ۸ مارس روز جهانی زن، من هم مانند هزار زن دیگر با گفتن نه به جمهوری اسلامی وارد نبردی تاریخی شدیم. نبردی که امروز بعد از ۴۷ سال هنوز بقوت خود ادامه دارد.

با این حرکت تاریخی زنان، جنبشی به میدان آمد که هدفش پایان بخشیدن به عقب مانده ترین سنت های زن ستیز و مردسالار؛ تحت عنوان "دفاع از شرف و ناموس خانواده و همسر"، تجاوز به کودکان تحت عنوان مضحک "کودک همسری"، چند همسری، تجاوز، اسید پاشی و موجی از خشونت علیه زنان بود. رژیم اسلامی از همان ابتدا برای بقای خود دست به هر جنایتی زد. اما علیرغم خشونت و جنایت علیه زنان، این جنبش آزادی و برابری زن و مرد است که به یکی از نیروهای اصلی جامعه ایران در تحولات آتی بدل شد.

جنبش برای آزادی زن در ایران تاریخی خونین و پر فراز و نشیب را گذرانده است. جنبشی که به جرئت میتوان گفت که بعنوان یکی از رادیکالترین جنبشهای مردمی با یکی از درنده ترین حکومت های سیاسی قرن اخیر تاریخ بشر به تقابل پرداخته است و سنگرهای زیادی را تصرف نموده است.

اعتراضات زنان در ۸ مارس ۱۳۵۷ نه تنها تهران را در بر گرفت بلکه در فضای انقلابی ایران بعد از قیام سرعت به دیگر شهرهای ایران سرایت کرد. اعتراضات تهران در چند روز پیاپی ادامه پیدا کرد و چشم انداز مبارزاتی نوی را در مقابل ستم کشی زن باز نمود.

آنچه که در این حرکت تاریخی زنان در ایران برجسته بود، برای اولین بار هدف این جنبش مستقیما متوجه قدرت سیاسی حاکم شد و سرنگونی آنرا بعنوان یکی از اهداف اولیه در دستور قرار گرفت. حرکتی که در نوع خود نه تنها در ایران بلکه در میان جنبش های زنان برای حقوق برابر بینظر است. چرا که این جنبش ها هیچگاه به زیر کشیدن قدرت سیاسی را برای پایان دادن به ستم جنسی هدف مبارزات خود قرار نداده اند. از این منظر جنبش برابری طلبی در ایران جنبشی ضد حکومتی با گرایش قوی ضد نظام سرمایه داری است که برای دستیابی به خواست آزادی و برابری، در شراکت با دیگر ستمدیدگان مستقیما قدرت سیاسی را هدف خود قرار داده است. این خصوصیت را می توان در کشمکش روزانه خیابانی زنان با مزدوران رژیم، در مبارزات دانشجویی و بسیار روشنتر در خیزشهای دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ در نقش رهبری کننده زنان بدرجات مختلف بروشنی دید.

جنبش اعتراضی به ستمکشی زن که برعلیه فرمان خمینی در مورد حجاب اسلامی آغاز شد، ریشه در موقعیت فرو دست زنان ایران در دوران جدید داشت که علیرغم گسترش شهرنشینی و تمایل به مدرنیسم در هیچ دوره ای دارای حقوق برابر در جامعه نشده بودند. با چنین پیشینه تاریخی بود که واکنش زنان در مقابل جنبش تازه به قدرت رسیده اسلامی با موجی از اعتراض خود را نشان داد. جنبشی برابری زنان که در روز زن سال ۵۷ پا به میدان گذاشت از همان ابتدا تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن نمود و در جهت درست تاریخ برای ادامه انقلابی که آغاز شده بود قرار گرفت.

رجوع به شعارهای حرکت تاریخی مارس (اسفند) ۵۷ و دوره بعد نشان میدهد که این جنبش ضد رژیم اسلامی و ضد نظام سرمایه داری، علیه نابرابری و علیه تبعیض است و در راستای خواستهای سوسیالیست ها و کمونیست ها قرار دارد.

ادامه دارد ...

۱۹ فوریه ۲۰۲۶

انقلاب ۱۳۵۷ با خواستهای انسانی و برابری طلبانه علیه رژیم سلطنتی عروج کرد و در همین راستا در اعتراض به فرمان حجاب از جمله شعارهایی مانند: "ما خواستار حکومتی هستیم که بر پایه برابری زن و مرد استوار باشد" سرداد. و این نه اتفاقی بلکه از سربیک ضرورت و نیاز به تغییرات بنیادی مطرح شد. این یعنی نه به جمهوری اسلامی و نه به دخالت مذهب در زندگی انسانها.

این همان "نه" بزرگی شد که غاصبان انقلاب به حق کارگران نفت،

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

در یک نگاه

پاسخ به فراخوانهای نیروهای ارتجاعی مطلقاً

توجیه پذیر نیست!

رحمان حسین زاده

دو روز قبل کامنتی با عنوان "آن جمعیت انبوه اشتباه کردند" را نوشتم. دوستان زیادی آن را پسندیدند. تعدادی نقد و ملاحظه هم دریافت کردم. اینجا بار دیگر آن یادداشت را منتشر میکنم. پایین تر در رابطه با بعضی از نقد و ملاحظات دریافت شده توضیحاتی خواهم داد.

آن جمعیت انبوه اشتباه کردند

پروباگاند و ادعا میکنند، "بیش از ۲۰۰ هزار نفر" در مونیخ به سخنان پهلوی گوش دادند؟! یادشان رفته است در بهمن ۵۷ چند برابر بیشتر از جمعیت مونیخ، روز بازگشت خمینی جلاد به تهران، در بهشت زهرا به چرندیات خمینی گوش دادند. آن جمعیت بزرگ گوش سپرده به خمینی در بهمن ۵۷ در جهل و اشتباه محض بودند. امروز و در بهمن ۱۴۰۴ با صدای بلندتر و بسیار محکمتر باید گفت، گوش سپردگان به رضا پهلوی نه فقط در اشتباهند، حامل و ویروس جهل مرکب اند. این ویروس ضد اجتماعی و ضد آزادیخواهی را در نطفه باید خشکاند.

بهمن ۱۴۰۴

هدف من از کامنت کوتاه بالا یادآوری پدیده ای مضر و بارها تجربه شده است. اولاً تأکید بر اینست، نفس جمعیت زیاد و انبوه، نه تنها صد هزار نفره، حتی میلیونی، حقانیت حرکتی را نشان نمیدهد. مقایسه جمعیت وسیع گوش سپرده به خمینی در بهمن ۵۷ با اجتماع مونیخ گوش سپرده به رضا پهلوی از اینجا درمیدارد. امروز مردم ایران در ابعاد دهها میلیونی تأیید میکنند، آنهایی که از سر توهم به فراخوان خمینی پاسخ مثبت میدادند، سخت در اشتباه بودند و آن دسته هم که راه و روش و سیاست خمینی را "انتخاب" کرده و بخشاً هنوز به آن معتقدند، در جهل محض بسر برده و میروند. این پدیده دو وجهی امروز حول فراخوان جریانات دست راستی آن هم طالب جنگ و ویرانی جامعه و از جمله رضا پهلوی دارد تکرار میشود. پس موظفیم هشدار دهیم و تلاش کنیم، این تجربه تلخ بار دیگر تکرار نشود. تلاش کنیم نیروی ضد آزادیخواهی و ضد اجتماعی را ایزوله کنیم.

دوستان و رفقای از جمله از میان تأییدکنندگان کامنت بالا نوشته اند، "چنین یادداشت کوتاهی کافی نیست، بلکه اوضاع و احوال سیاسی و چرایی گردهمایی جمعیت زیادی حول فراخوان رضا پهلوی را باید توضیح داد". این نکته درست را هم یادآور شده اند، "همه شرکت

کنندگان سلطنت طلب نیستند".

هر دو ملاحظه درست هستند و توضیح من اینست. اولاً خیلی ها، با نگاه صحیح و چپ و کمونیستی در مورد تحولات سیاسی اخیر و برجسته شدن موقعیت سلطنت طلبان تحلیل و بررسی درست به دست داده اند. از جمله حزب ما طی بیانیه ها و اعلامیه ها و اسناد متعدد و به علاوه تعداد قابل

توجهی از رفقای حزب در نوشته ها و مصاحبه ها و میزگردهای کتبی و تصویری در مورد این اوضاع و نقش ارتجاعی اپوزیسیون راست و به ویژه سلطنت طلبان آگاهگری کردیم. و البته هنوز کافی نیست و اینکار را مستدل و شفاف به عنوان یکی از وظایف کمونیستی خود ادامه میدهم. شخصاً در دو ماه گذشته با سخنرانی در کنفرانسها و سمینارها و مصاحبه و میزگردهای تلویزیونی و با چند نوشته و مطالب در مورد اوضاع سیاسی، نقش سناریوسازی سلطنت طلبان و رضا پهلوی اظهار نظر کرده ام. فرض من اینست بخشی از دوستان صرفنظر از موافقت و یا مخالفت و یا داشتن نگاه انتقادی نسبت به سیاستهای ما و دیدگاه خود من، آشنای دیدگاه و سیاست ما هستند. آن بخش از دوستان که از سیاستهای ما مطلع نیستند را به مطالعه ادبیات و نوشته هایمان دعوت میکنم.

به علاوه در آن کامنت کوتاه فرق قائل شده ام بین شرکت کنندگانی که کاملاً آگاهانه انتخاب کرده و حول سخنان رضا پهلوی جمع شده و آنها را حامل "ویروس جهل مرکب" میدانم و طیف وسیعتر شرکت کنندگان که سمپاتی خاصی به سلطنت طلبی و رضا پهلوی ندارند، اما با توجیهات سطحی و مصلحتی و غیر قابل دفاع در آنجا حضور به هم رسانده اند. خطابم به این بخش تأکید بر "اشتباه بودن" حضور آنها و تقاضای دوری کردن از چنین مصلحت گراییهای مضر و پراشتباه است.

در همین رابطه این نکته هم مطرح شده است، "تیتراژ موضوع نادرست نیست، اما همه آن مردم را "ویروس" خواندن درست نیست. در این یادداشت، "توده ها تحقیر شده است". توضیح اینست در آن کامنت به کسی گفته نشده "ویروس" و حرمت شخصی انسانها رعایت شده است. بلکه نسبت به آن دسته که آگاهانه ارتجاع سلطنتی را انتخاب کرده اند، محقیم آگاهگری کنیم، که "حامل ویروس جهل" احیای حکومت استبداد فردی و موروثی شاهی هستند، که مردم ایران با مبارزات انقلابی خود بساط ۲۵۰۰ ساله آنها را جارو کردند. صد البته یادآوری اشتباه مردم، به معنای تحقیر مردم نیست، بلکه بخشی از روند مناسبات طبیعی و اجتماعی میان انسانها در حیات اجتماعی است.

نهایتاً دوستانی نوشته اند، "این ضعف آلترناتیو چپ و سوسیالیستی است، که بخشهای زیادی از مردم حول سیاست راستها جمع میشوند". در این نتیجه گیری درجه ای از واقعیت تلخ و البته درجه

صفحه ۱۰

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

پاسخ به فراخوانهای نیروهای

ارتجاعی مطلقاً توجیه پذیر نیست ...

ای توجیهات و ارزیابی نادرست هم وجود دارد. واقعیت تلخ آنجا است، که قطب چپ و سوسیالیستی ایران با وجود موقعیت اجتماعی و مبارزاتی گسترده، شامل جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی رادیکال و بخش عمده نیروهای چپ و کمونیست در داخل و خارج هنوز در قامت آلترناتیو قابل انتخاب ابراز وجود نمیکند. این کمبود مهمی است. تلاش برای پرکردن این خلأ از نان شب واجب تر است.

با این وصف بخش نادرست این ارزیابی آنجا است، در مبارزات داخل و خارج کشور قطب چپ و سوسیالیست با هر درجه از کمبود و محدودیت اما حضور دارد. هر انسان و جمع مبارز و آزادیخواه میتواند در فعالیت و ابراز وجود اعتراضی و مبارزاتی با جریانات آزادیخواه و رادیکال همراهی و همگامی داشته باشند. به ویژه در خارج کشور میتوانند به تقویت آکسیونها و فعالیتهای مبارزاتی نیروهای چپ، آزادیخواه و کمونیست همت گمارند. لذا شرکت در میتینگهای جریانات راست بورژوازی و در رأس آنها جریان دست راستی و فاشیستی سلطنت طلبان و پاسخ مثبت به فراخوانهای آنها مطلقاً توجیه پذیر نیست.

فوریه ۲۰۲۶

همبستگی انسانی ضرورت فوری

ما نیاز داریم این درد مشترک را باهم تقسیم کنیم، نیاز داریم در اینروزها دست همدیگر را بگیریم و باری از قلبهای خونین برداریم، نیاز داریم از شوک این قتل عام بیرون بیائیم و دوباره خود را تجهیز کنیم. یک هدف اساسی قتل عام و حکومت نظامی و سیاست ارباب اینست که تسلیم طلبی و افراد و انزوا به "روح زمانه" بدل شود، ما نیاز داریم که همبستگی انسانی و وحدت درونی مان تقویت شود و جامعه وارد یک دوران دیرشن اجتماعی نشود. امروز نیاز هر خانواده زخم دیده و داغدار است که خود را در هاله وسیع همبستگی و همیاری انسانی ببیند تا بتواند از این دوران وحشت عبور کند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

ژانویه ۲۰۲۶

سینار در استکهلم به مناسبت روز جهانی زن زن، خشونت، مقاومت و دادخواهی

سخنرانان:
فریبا امیر خیزی
سارا سالمی
مهرآفاق مقیمی
پروین کابلی
مرضیه نظری

گرداننده:
صدیقه محمدی



یکشنبه ۸ مارس
از ساعت ۱۷ تا ۲۱



آدرس: سنسوس مدبورگار پلاتسن
مدبورگار هوست، طبقه هفتم



T - Medborgarplatsen
Medborgarhuset
Sensus
Götögatan 54-56

شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست



زندانیان سیاسی در بند با هر وسیله ممکن، اکنون یکی از وظایف و اولویت همه آزادیخواهان و احزاب و سازمان ها و نهادهای مدافع آزادی زندانیان سیاسی و کلیه ایرانیان در داخل و خارج کشور است. آنچه این روزها و بخصوص در چهلمین روز جانباختگان این خیزش شاهدیم، علیرغم کشتار و خونریزی مردم در خیابانها،

دستگیری های وسیع و ارباب و اختناق که وحوش اسلامی در جامعه حاکم کرده اند، همه مردم، خانواده جانباختگان، داغدار عزیزانشان هستند، اما ساکت نیستند و به این جنایات معترضند. تشیع عزیزانشان و چهلمین روز جانباختگان در خیلی از شهرها به میدان اعتراض و نفرت و انزجار علیه دولت جمهوری اسلامی و در راس آن خامنه ای آدمکش تبدیل کردند. تشکل فرهنگیان در محکومیت این جنایات در روز ۲۹ دی، فراخوان به اعتصاب و تعطیلی مدارس دادند و جواب گرفت. دانشجویان از روزهای قبل از چهلمین روز جانباختگان و در این روزها ضمن محکوم کردن کشتار معترضین خواهان آزادی همه زندانیان شدند.

غیر قابل تصور بود که جامعه بعد از سکوتی مرگبار دوباره جان می گیرد و با وجود روزهای وحشتناک و خونی که از سرگذرانده، دوباره برمیخیزد و با شعارهای "مرگ بر خامنه ای و خمینی- قسم به خون یاران، ایستاده ایم تا پایان- کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل را ستایش کنیم" به وجود دولت جانی، تبهکار و استثمارگر معترضند و دادخواه عزیزان از دست رفته شان هستند.

بیش از ۵۰ هزار زندانی که بی تردید تعداد آنان بیشتر و هنوز احضار و دستگیری ادامه دارد، نیازمند اعتراضی سازمانیافته در داخل از جانب خانواده دستگیرشدگان، نهادها و تشکلهای فعالین و عموم مردم است و ضروری است که در صدر خواستههای مبارزاتی قرار گیرد. جان بسیاری از دستگیرشدگان با تهدید اعدام روبرو است. اخباری از صدور حکم اعدام تا هزار و سیصد نفر از دستگیر شدگان توسط قضات جنایتکار در شعبات دادگاهها وجود دارد و آمار بسیار بیشتری از احکام اعدام نیز در میدیا پخش شده است.

این آمارها و نفس مسئله را باید جدی گرفت. ضروری و مبرم است که تلاشی فوری و همه جانبه و تاثیرگذار با ابتکارات و ابزارهای مختلف برای نجات جان زندانیان و بازداشتی ها در اولویت جامعه و نهادها و فعالین و همه انسانهای آزادیخواه قرار گیرد.

۱۹ فوریه ۲۰۲۶

صدای هزاران بازداشتی

خیزش دی ماه باشیم

سعید یگانه

جمهوری جنایتکار اسلامی خیزش مردم برای نان و آزادی و علیه فلاکت و اختناق اسلامی را به خون کشید. قتل عامی توسط دولت علیه شهروندان معترض، که جزو قتل عامهای هولناک تاریخ است و دهها هزار خانواده را داغدار و زندگی شان را ویران کرده است. ابعاد جنایاتی که جمهوری تبهکار اسلامی علیه مردم مرتکب شده تنها با ریختن خون هزاران جوان و کودک، زن و مرد در خیابانها محدود نیست. بعد از این قتل عام در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی، هزاران معترض را دستگیر و اکنون در زندانها و مخفیگاههای رژیم زیر شکنجه و آزار و تجاوز و احکام سنگین و خطر اعدام قرار دارند.

این بازداشتها تنها به معرضان خیابانی محدود نبوده و روزهای بعد از این قتل عام بصورت سازمان یافته، با شناسایی و خانه گردی دستگیری های وسیع صورت گرفته و همه اقدار جامعه از جمله فعالان سیاسی و مدنی، پزشکان و کادر درمان و وکلای نیز دستگیر و زندانی شده اند. در مواردی با یورش به یک روستا صدها نفر را بازداشت کردند.

خبرگزاری "هرانا" تا ۱۶ بهمن آمار بازداشتی ها را ۵۰ هزار و ۹۳۲ نفر اعلام کرده است. بنا به همین گزارش ۳۴۵ نفر زیر ۱۸ سال و ۱۱۱ نفر دانش آموز کودک جز بازداشت شدگان هستند. این خبرگزاری از ۳۰۸ اعتراف اجباری تاکنون خبر داده و می گوید ۱۱ هزار و ۴۸ نفر نیز به نهادهای امنیتی احضار شده اند. خبرها از اقدام به خودکشی جوانان دختر و پسر زیر سن، بعد از آزادی از زندان گزارش میدهند.

ابعاد این جنایات بسیار بزرگ است. هنوز از تعداد دقیق کشته ها و دستگیرشدگان آمار دقیقی در دست نیست. هنوز خانواده های زیادی دنبال جنازه عزیزانشان و یا دستگیرشدگان هستند. معلوم نیست تا کنون چه تعداد از دستگیر شدگان مخفیانه اعدام و یا سر به نیست شده اند. وقتی سخنگوی جنایتکار قوه قضائیه اصغر جهانگیری، از حدود ۹ هزار کیفرخواست و بیش از ۱۰ هزار حکم جلب به دادرسی، سخن می گوید، نشان گوشه بسیار کوچکی از ابعاد دستگیری ها و جنایاتی است که در زندانها و بیدادگاههای اسلامی در جریان است. طبق گزارشی ۲۸ درصد از افرادی که بازداشت شده اند زیر ۲۰ سال سن دارند.

تلاش برای نجات جان عزیزان دستگیر شده خیزش دی ماه و همه

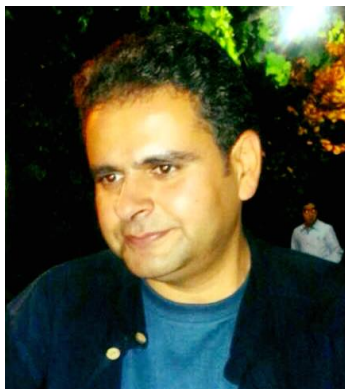
برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

ستون هفتگی

ژنو، معیشت، سرکوب؛ تصویری از بن‌بست یک

نظم فرسوده

وریا روشنفکر



قطعنامه‌های حقوق بشری و حذف ایران از کنفرانس مونیخ می‌نویسد و هشدار می‌دهد که "عقربه‌های ساعت به زیان جمهوری اسلامی" حرکت می‌کند. این اعتراف به انزوا، در کنار تهدیدهای کیهان درباره رزمایش "کنترل هوشمند تنگه هرمز" و تکرار ادعای بستن این گذرگاه استراتژیک، نشان می‌دهد که سیاست رسمی

میان دو قطب افراطی در نوسان است: از یک سو هشدار نسبت به جنگ، از سوی دیگر بازی با آتش آن. این دوگانه نه استراتژی، که نشانه سردرگمی است.

اما اگر ژنو صحنه چانه‌زنی قدرت‌هاست، صفحات اقتصادی روزنامه‌ها تصویر ویرانی اجتماعی را عریان‌تر نشان می‌دهند. "چهل میلیون نفر جمعیت غیر فعال اقتصادی در کشور" و گزارش جهان اقتصاد از نرخ بیکاری ۷.۴ درصدی و بیکاری ۲۱ درصدی جوانان، تنها اعداد خشک نیستند؛ این‌ها شاخص‌های یک فروپاشی آرام‌اند. وقتی بیش از چهل درصد بیکاران تحصیلات دانشگاهی دارند، دیگر نمی‌توان همه چیز را به "عدم مهارت‌افزایی" تقلیل داد. مسئله، ناکارآمدی یک ساختار اقتصادی استثمارگر و فاسد و رانتی است که تولید را خفه کرده و نسل جوان را میان مهاجرت، بیکاری یا اشتغال بی‌ثبات معلق گذاشته است.

"بی‌قراری ملت زیر بار فشار معیشتی" در روزنامه فوق‌العاده و گزارش کار و کارگر با تیتیر "دخل و خرج بانخوردن هم جفت‌وجور نمی‌شود" نشان می‌دهد که بحران در مورد بانزشتگان و کارگران بشدت بی‌رحم است. وقتی سبد غذایی ۸۶ درصد حداقل درآمد را می‌بلعد، دیگر بحث بر سر "افزایش مزایا" نوعی شوخی تلخ است. هر سال نمایش شورای عالی کار تکرار می‌شود و در نهایت رقمی تصویب می‌شود که پیشاپیش زیر تورم دفن شده است. این چرخه فرسایشی، نه خطای محاسباتی، بلکه سیاستی آگاهانه برای انتقال بار بحران به دوش مزدبگیران است.

اقتصاد پویا در "فروش اندام‌های درونی، علامت هشدارهای اقتصادی" پرده را کنار می‌زند: وقتی فروش کلیه به آگهی روزمره خیابان‌ها و شبکه‌های اجتماعی بدل می‌شود، دیگر با "نوسان اقتصادی" روبه‌رو نیستیم؛ این فروپاشی کرامت انسانی است. جامعه‌ای که شهروندان برای پرداخت اجاره و بدهی به فروش اعضای بدن پناه می‌برند، پیش از آنکه به توافق ژنو نیاز داشته باشد، محتاج دگرگونی بنیادین در مناسبات قدرت و ثروت است.

در عرصه سیاسی-حقوقی، "تبلیغ علیه نظام؛ از جرم مدنی تا تفسیر امنیتی" در توسعه ایرانی نشان می‌دهد چگونه دامنه سرکوب گسترده‌تر شده است. تبدیل یک اتهام مبهم به احکامی تا ۱۵ سال حبس یا حتی اعدام، پیام روشنی دارد: هر صدای انتقادی می‌تواند به "همکاری با دشمن" تعبیر شود. در کنار آن، گزارش "کشف حقیقت با مأموریتی

مرور روزنامه‌های چاپ داخل کشور در روزهای اخیر، تصویری به‌هم‌پیوسته از یک بحران چندلایه را پیش چشم می‌گذارد؛ بحرانی که از ژنو تا سفره‌های خالی و از زندان تا روان زخمی کودکان امتداد دارد. هر روزنامه از زاویه‌ای سخن می‌گوید، اما در زیر این روایت‌های پراکنده، یک واقعیت واحد نهفته است: نظامی که در عرصه خارجی میان تهدید و التماس سرگردان است و در داخل با فقر، سرکوب و فرسایش مشروعیت دست‌وپنجه نرم می‌کند.

"سه شنبه سرنوشت ساز مذاکرات ایران و آمریکا" در روزنامه آرمان امروز، تلاش می‌کند نشست ژنو را نقطه عطفی در مسیر کاهش تحریم‌ها و تنش‌ها معرفی کند. از حضور جرد کوشنر و استیو ویتکاف تا دیدارهای عباس عراقچی با میانجی‌گری عمان، همه چیز در قالب یک صحنه دیپلماتیک مهندسی‌شده روایت می‌شود؛ گویی سرنوشت میلیون‌ها انسان به چند ساعت گفت‌وگوی غیرمستقیم در سفارت عمان گره خورده است. اما همین روایت خوش‌بینانه، همزمان با تهدیدهای علنی دونالد ترامپ درباره "بهترین اتفاق" بودن تغییر حکومت و اعزام ناوهای بیشتر به منطقه، به طنزی تلخ بدل می‌شود. دیپلماسی‌ای که زیر سایه ناو هواپیمابر پیش می‌رود، بیش از آنکه نشانه صلح باشد، بیانگر توازن قوای خشن در یک منازعه فرسایشی است.

"بوی توافق ایران و آمریکا به مشام می‌رسد" و سپس "پیشرفت ملموس مذاکرات ایران و آمریکا؛ مسیر توافق هموار شد" در آرمان امروز، نمونه‌ای از همان امیدسازی کنترل‌شده‌ای است که هر بار پیش از فروپاشی دور بعدی مذاکرات تکرار می‌شود. از "ایده‌های واقعی" عراقچی تا سیگنال‌های رافائل گروسی، همه چیز در خدمت ساختن روایتی است که گویا راه‌حل در دسترس است، فقط اندکی انعطاف لازم دارد. اما همزمان، جی‌دی ونس از نپذیرفتن "خطوط قرمز" می‌گوید و ترامپ تهدید به "ضربه سخت" می‌کند. این شکاف میان تیت‌های امیدوارانه و واقعیت‌های سیاسی، بیش از هر چیز بیانگر نیاز حاکمیت به خریدن زمان است؛ زمانی برای مدیریت بحران داخلی، نه الزاماً برای حل آن.

در مقابل، "پایان بی‌نتیجه راند دوم" در جهان صنعت لحن واقع‌بینانه‌تری دارد. اذعان به نبود تفاهم نهایی و حتی نبود زمان مشخص برای دور بعد، پرده را از نمایش خوش‌بینی برمی‌دارد. این رفت‌وبرگشت‌های بی‌حاصل، نه صرفاً شکست دیپلماتیک، بلکه بازتاب تضادی عمیق‌تر است: ساختاری که بقای خود را در تنش تعریف کرده و همزمان از هزینه‌های همین تنش به ستوه آمده است.

ستاره صبح در "انزوا و جنگ" از افزایش فشارهای بین‌المللی،

ژنو، معیشت، سرکوب؛

تصویری از بن بست یک نظم فرسوده ...

غیرممکن" درباره دستور رئیس جمهور برای بررسی اعتراضات دی ماه، بیش از آنکه نشانه شفافیت باشد، نمایش مدیریت بحران است. حقیقت را نمی توان به مأموریتی فردی سپرد، آن هم در ساختاری که خود متهم اصلی است.

شرق در "کودکان گرفتار در سوگ جمعی" و پیام ما در "ایستادن کنار روان زخمی جامعه" از زخمی سخن می گویند که از گلوله و هجوم شبانه بر روان کودکان نشسته است. وقتی کودک از زنگ آیفون می ترسد و از پدر می پرسد آیا قرار است بمیرد، دیگر بحران صرفاً سیاسی نیست؛ این شکافی عمیق در امنیت روانی جامعه است. همزمان، گزارش درباره خودداری مجروحان از مراجعه به بیمارستان از ترس بازداشت، نشان می دهد که حتی حق درمان نیز در سایه امنیتی سازی قرار گرفته است.

در این میان، "جدال بیهوده" درباره موتورسواری زنان، تصویری کوچک اما گویا از اولویتهای وارونه حاکمیت است. در کشوری با بحران بیکاری، تورم و تهدید جنگ، ماهها بحث برسر "ناپسند بودن" موتورسواری زنان، نماد ساختاری است که کنترل بر بدن و سبک زندگی را مهم تر از معیشت و آزادی می داند.

مجموع این روایتها، چه آنجا که از "توافق در ایستگاه ژنو" سخن می گویند و چه آنجا که از "پایان بی نتیجه راند دوم"، چه آنجا که بیکاری و فروش کلیه را گزارش می کنند و چه آنجا که از تشدید مجازات "تبلیغ علیه نظام" می نویسند، یک حقیقت را فریاد می زنند: بحران نه مقطعی است و نه صرفاً ناشی از تحریم یا فشار خارجی. این بن بست، حاصل ساختاری است که ثروت را متمرکز، اعتراض را امنیتی و سیاست خارجی را به میدان قمار تبدیل کرده است. تا زمانی که این بنیانها دست نخورده بماند، هر "سه شنبه سرنوشت ساز" تنها تعویق بحران خواهد بود؛ نه حل آن.

۱۹ فوریه ۲۰۲۶



در دفاع از زندانیان سیاسی

و علیه اعدام

نه می بخشیم، نه فراموش میکنیم!

در جامعه اختناق زده هیچ آمار دقیقی وجود ندارد. اعترافات حکومتی به بازداشت بیش از ۳۳۰۰۰ نفر اشاره دارند. جان زخمی ها و اسرای خیزش ۱۴۰۴ و زندانیان سیاسی در خطرند. یک مجموعه تلاش قوی در داخل و خارج برای آزادی زندانیان سیاسی، مقابله با سیاست اعدام و قتل عام در زندانها، یک رکن تلاش ما در وضعیت کنونی باید باشد. جمهوری اسلامی می خواهد مرگ را پنهان کند تا مسئولیت آنرا بعهده نگیرد. اما ما مرگ تحمیل شده را عمومی می کنیم تا مسئولیت را به خود حکومت بازگردانیم.

بزرگداشت های جانبازان مقدمه عدالت اند، نه جایگزین آن. مقدمه روزی که سران این رژیم، از آمران تا عاملان، نه در سایه قدرت، که در برابر حقیقت، مردم و دادگاه های عادلانه به جرم جنایت علیه مردم قرار خواهند گرفت.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

ژانویه ۲۰۲۶

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

ایران در آستانه سناریوی سیاه

طبل جنگ، ناقوس مرگ مردم

بر فراز این سرزمین بوی باروت و خون می پیچد. نه بوی رهایی، نه بوی صبح. بوی انبار مهماتی که اگر جرقه بخورد، نخست سقف خانه ها فرو می ریزد، نه کاخ های قدرت. امروز دوباره همان صحنه آشنا در حال شکل گرفتن است: تهدید از واشنگتن، ماجراجویی از تهران، ماشین جنگ از تل آویو، و هلهله از حاشیه های سلطنت طلبان و قوم پرستان. هر کدام زبان خود را دارند، اما ترجمه اجتماعی شان یکی است: جامعه ایران باید آماده پرداخت هزینه شود.

دونالد ترامپ با همان لحن قلدرمنشانه هشدار می دهد که اگر توافق حاصل نشود، "عواقب وخیمی در انتظار ایران خواهد بود." همزمان، به گزارش سی ان ان، فرماندهان نظامی آمریکا گفته اند "ما آماده ایم". این جمله کوتاه، در قاموس نظامی، فقط یک اعلام وضعیت نیست، سایه یک فاجعه بالقوه است. در سوی دیگر، خامنه ای با لجاجتی که اساسا مصداق بارز جنایتکاری سیاسی است، سال هاست کشور را وحشیانه سرکوب و در مسیر تحریم، فقر، انزوا و اکنون پرتگاه جنگ ویرانگر دیگری رانده است. او نیز از فضای تهدید برای بستن دهان جامعه استفاده می کند.

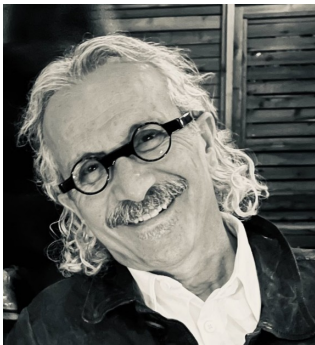
و میان این دو قطب خطر، نتانیاهو با ماشین جنگی آماده ایستاده، و بخشهایی از اپوزیسیون راست با چشمانی براق، صدای انفجار را بجای صدای آزادی میخواهند به جامعه حقنه کنند. این، اتحاد نانوشته ارتجاع است. بازاری مشترک که سودش برای قدرت هاست و خونسش برای مردم.

وقتی جنگ می آید، چه چیز می شکند

جنگ فقط انفجار نیست. جنگ، فرو ریختن تدریجی زندگی است. جنگ یعنی کارگری که فردا دیگر کارخانه ای برای رفتن ندارد. یعنی مادری که صف نان را با صف دارو اشتباه می گیرد. یعنی کودکی که به جای صدای مدرسه، صدای آژیر را حفظ می کند. یعنی شهری که شب هایش نه با چراغ خانه ها، که با نور پدافند روشن می شود. آنها که در اتاق های فکر از "گزینه نظامی" حرف می زنند، هرگز بوی بیمارستانی را که زیر فشار مجروحان جنگی نفس کم می آورد، توصیف نمی کنند. هرگز از نسلی حرف نمی زنند که سال ها بعد با تروما، فقر و بی آیندگی زندگی خواهد کرد. جنگ، حتی وقتی کوتاه باشد، اثراتش بلند مدت است. و وقتی طولانی شود، جامعه را از درون می شکند.

تاریخ منطقه: دفتر خونین توهم جنگ

برای فهم آنچه ممکن است رخ دهد، نیازی به پیشگویی نیست. کافی است به اطراف نگاه کنیم. در عراق گفتند "ضربه جراحی شده" است،



اما جامعه تکه تکه شد. در لیبی گفتند "حمایت از مردم" است، اما کشور فرو پاشید. در سوریه گفتند "فرصت تغییر" است، اما نسل ها زیر آوار جنگ دفن شدند. هر جا ماشین جنگی طبقات حاکم وارد شد، پیش از هر چیز: زیرساخت های زندگی فرو ریخت. طبقه کارگر پراکنده شد. جنبش های اجتماعی خفه شدند.

و نیروهای ارتجاعی تازه سر برآوردند. این قانون نانوشته جنگ های مدرن کنونی است.

سناریوی سیاه: ایران در آستانه سرآشینی سقوط

خطر پیش رو فقط چند حمله محدود نیست. خطر، ورود ایران به یک چرخه فرسایشی است، چرخه ای که می تواند به سرعت جامعه را وارد وضعیت شبه سوریه ای کند. جامعه ایران امروز با اقتصاد فرسوده و به بن بست رسیده، نارضایتی عمیق اجتماعی، بحران آب، بیکاری گسترده و شکاف های انباشته، اگر وارد یک درگیری منطقه ای شود، ظرفیت آسیب پذیری بسیار بالایی دارد.

در چنین شرایطی، جنگ می تواند: فلاکت اقتصادی را به سقوط آزاد ببرد. خانخانی نظامی شدن جامعه را تسریع کند. شکاف های قومی و منطقه ای را شعله ور سازد. جریانات تروریست اسلامی، فالانژیست آریایی و قوم پرستان به جان جامعه و زندگی بیندازد و مهم تر از همه، مبارزه آزادیخواهانه مردم را زیر آوار امنیتی دفن کند. آن وقت دیگر بحث بر سر این نخواهد بود که چه کسی حکومت میکند، بحث بر سر این خواهد بود که چه مقدار از جامعه سالم مانده است.

قمار بر سر خون مردم

در این میان، یکی از سیاه ترین صحنه ها، رفتار بخشی از اپوزیسیون راست است که به جای هشدار نسبت به این پرتگاه، عملا بر طبل جنگ می کوبد. آنان که میدانند در پس تحولات انقلابی در جامعه جایی ندارند، به فروپاشی از بالا امید می بندند. اما جامعه ایران آزمایشگاه پروژه های نظامی نیست. هر موشکی که شلیک شود، نخست از زندگی مردم عبور میکند. هر تحریمی که تشدید شود، نخست سفره کارگر را کوچک تر می کند. و هر جنگی که آغاز شود، نخست مادران این سرزمین را داغدار می کند.

چند سؤال: چقدر این مردم باید هزینه بدهند؟ چند نسل دیگر باید زیر آوار "ضرورت های ژئوپولیتیک" دفن شوند؟ چند بار دیگر باید آزادی را با صدای آژیر اشتباه بگیرند؟

موضع انسانی علیه مرگ سازمان یافته

در برابر این هیاهوی جنگ طلبانه، یک موضع انسانی

میان رویدادهای هفته: علی جوادی

ایران در آستانه سناریوی سیاه ...

باید بی تردید اعلام شود: نه به ماشین جنایتکاری اسلامی و ماجراجویی های خامنه ای. نه به قلدرمنشی ترامپ. نه به ماشین جنگی اسرائیل. نه به قمار سلطنت طلبان و قوم پرستان.

مردم ایران نه سوخت جنگ اند، نه مهره میز معامله. آزادی، اگر قرار است واقعی باشد، نه از دهانه موشک بیرون می آید و نه از جمله سرد "ما آماده ایم". آزادی فقط از دل جامعه ای می روید که زنده بماند، سازمان بیابد و خود برخیزد. و تاریخ، بی رحم تر از آن است که این حقیقت را بدون هزینه یاد بدهد.

کالبد شکافی رژه سلطنت طلبان

این صف آزادی نیست، صف اطاعت و بندگی است

شنبه گذشته، خیابانهای مونیخ، لس آنجلس و تورنتو شاهد تجمعاتی بود که با شعار "جاوید شاه" شکل گرفت. اما یک حقیقت را باید بی پرده دید: بخش قابل توجهی از مردمی که در این تجمعات حضور داشتند، نه برای بازگشت تاج و تخت، بلکه از سر خشم، زخم و نفرت عمیق از وضعیت موجود به میدان آمده بودند. این خشم واقعی است. این انرژی اجتماعی است. این نیرویی است که از دل سالها سرکوب، فقر، اعدام و تحقیر بیرون آمده است. انکار این واقعیت، بستن چشم بر واقعیت جامعه است.

اما درست در همین نقطه، صحنه دو پاره میشود. آنچه در مونیخ روی صحنه رفت، تجسم مستقیم مطالبات این جامعه زخم خورده نبود. آنچه دیدیم، تمرین یک نظم سیاسی دیگر بود، نظمی که میکوشد خشم مردم را مهار کند، قالب بزند و در خدمت پروژه ای قرار دهد که بوی تعفن گذشته را میدهد. نقد از همینجا آغاز میشود.

مراسمی با "فرمان همایونی" از بالا

تجمع مونیخ بیش از هر چیز بوی انضباط از بالا میداد. نه آن انضباطی که از سازمانیابی آگاهانه توده های مردم برمیخیزد، بلکه نظمی که یادآور اتاق فرمان است. گزارشهای متعدد نشان میداد که حمل پلاکاردهای مستقل عملاً مجاز نبود. تصویر جانباختگان خیزشها غایب بود. نام زندانیان سیاسی در صف اعدام برده نشد. از فقر، سرکوب زنان، بی حقوقی کارگران سخنی به میان نیامد. اما یک چیز با دقت مهندسی شده بود: "جاوید شاه"!

این تمرکز، تصادفی نیست. این همان منطق قدیمی است: سیاست را از پائین خفه کن، وفاداری "به رهبر" را از بالا تزریق کن. وقتی در تجمعی که از قرار برای رهایی مردم است، آزادی حذف میشود اما ستایش قدرت موروثی همه جا حاضر است، باید پرسید: این تمرین آزادی است یا تمرین اطاعت و بندگی؟

عدد بودند و نه انسان

در مونیخ انسانهای واقعی حضور داشتند، مردمی با زخمهای واقعی. اما ساختار و قالب مراسم کاری کرد که این انسانها به سرعت به "عدد" تقلیل یابند. و این فقط یک تصویر ادبی نیست، یک واقعیت سیاسی است. وقتی مادر داغدار اجازه ندارد عکس فرزند جانباخته اش را بالا ببرد، یعنی حافظه جمعی باید خفه شود. وقتی نام زندانی محکوم به اعدام از تریبون حذف میشود، یعنی رنج زنده جامعه باید بی صدا بماند. وقتی تنها شعار مجاز "جاوید شاه" است، یعنی سیاست باید خفه و به زنجیر کشیده شود.

در چنین صحنه ای، فرد دیگر انسان با تمام امیال و آرزوهایش نیست، واحد شمارش است. حضوری که باید قاب تصویر را پر کند و به پروژه ای از پیش نوشته شده وزن بدهد. و این فقط توصیف آن روز نیست، پیش نمایش فرداست. جامعه ای که در آن تظاهر کننده باید پلاکاردش را پنهان کند، فردا شهروندی خواهد داشت که باید دهانش را پنهان کند. توده ای که امروز در صف شعار قالبی حل میشود، فردا در صف اطاعت سیاسی حل خواهد شد. این همان الگوی آشنایی است که تاریخ بارها دیده است.

شیخ مراسم فرمایشی ۲۲ بهمن در مونیخ

شباهت این مراسم با صحنه ای آشنا در تهران قابل چشم پوشی نیست. مراسم ۱۴ فوریه مونیخ، در فرم و انضباط صحنه، به شکل نگران کننده ای یادآور راهپیماییهای رسمی ۲۲ بهمن در رژیم اسلامی است. در آنجا نیز مردم اجازه ندارند شعار خودشان را بدهند. در آنجا نیز پلاکاردها از بالا تعیین میشود. در آنجا نیز صداهای ناهمخوان وحشیانه سرکوب میشود. در آنجا نیز توده مردم باید در قالبی از پیش نوشته شده حرکت کنند. تفاوت در محتواست، اما شباهت در فرم تصادفی نیست.

آنچه در تهران با زبان مشروعیت الهی و مذهبی و دستگاه سرکوب سازماندهی میشود، اینجا با زبان مشروعیت درباری و فیک مدیا بازتولید میشود. اما در هر دو، یک چیز مشترک است: ترس از جامعه زنده و پرتوقع. این نوع سازماندهی، جامعه را نمیخواهد، صف منضبط و مطیع و بنده میخواهد. شهروند نمیخواهد، جمعیت هم صدا و خفه شده میخواهد. یکی امت و دیگری ملت. هر دو پوچ!

پژواک سال ۵۷

برای کسانی که حافظه تاریخی دارند، صحنه مونیخ یادآور چیز دیگری نیز بود: مراسمهای نمایشی سالهای پایانی حکومت شاه، زمانی که حزب رستاخیز با هدایت دستگاه امنیتی تلاش میکرد با نمایشهای پرجمعیت، مشروعیت فرسوده نظام را بازسازی کند. آن مراسمها نیز بعضاً پرجمعیت بود. آن مراسمها نیز پرشعار بود. آن مراسمها نیز انضباط صحنه داشت. اما تاریخ نشان داد که جامعه ای که به عدد تقلیل داده شود، در لحظه بحران از قالب بیرون میزند.

فالانزیم در حال تمرین

نشانه های نگران کننده فقط در متن رسمی مراسم نبود. در حاشیه نیز چیزی در حال شکل گیری است که نمیتوان از کنار آن

میان رویدادهای هفته: علی جوادی

ایران در آستانه سناریوی سیاه ...

نفس بکشد. بدون جامعه ای خسته، زخم خورده و بی امید، این جریان پایگاه پایدار نخواهد داشت. اگر جامعه فرصت سازمانیابی واقعی پیدا کند، اگر جنبشهای کارگری و آزادیخواه میدان بگیرند، اگر سیاست حول رفاه، آزادی و کرامت و برابری بچرخد، این صف به سرعت دچار ریزش میشود. زیرا تناقض درونی آن عمیق است: مردمی که برای رهایی آمده اند، دیر یا زود خواهند دید که در صافی ایستاده اند که بوی اطاعت و بندگی و بازگشت به گذشته متعفن را میدهد.

عبور ضروری

از همین رو، برای آینده جامعه باید از این صف عبور کرد. نه از سر کینه نسبت به مردمی که در این تجمعات شرکت کردند، بلکه از سر دفاع از آینده ای که هنوز میتوان آن را نجات داد. جامعه ای که آزادی میخواهد، زیر پرچم اقتدار موروئی به آن نمیرسد. جامعه ای که برابری میخواهد، با بازتولید سلسله مراتب رها نمیشود. جامعه ای که کرامت انسانی میخواهد، با فرهنگ رعیت سازی به مقصد نمیرسد.

حقیقت اجتماعی را با تعداد نمیشمارند. آزادیخواهی را با صدای بلندترین شعار نمیسنجند. اگر فردایی انسانی قرار است ساخته شود، پرچمش چیز دیگری خواهد بود: آزادی بی قید و شرط، برابری کامل انسانها، رفاه برای همگان و پایان هر شکل از استبداد، چه دینی چه شاهنشاهی. و این پرچم، در صافی که جامعه را ابزار میخواهد نه انسان، برافراشته نخواهد شد.

۲۰ فوریه ۲۰۲۶



ساده گذشت. فحاشی به کریستین امان پور به خاطر یک سوال، تهدید منتقدان، فضای لمپنیسم سیاسی، همه نشانه یک چیز است: این جریان هنوز به قدرت نرسیده، اما زبان قدرت را تمرین میکند. پروژه ثواب سازی گلشیفته فراهانی نمونه دیگری است. تعیین ۲۰۰ هزار دلار برای سر امیر طاهری نمونه دیگری است. این فقط عصبانیت نیست، این فرهنگ سیاسی لومپنیسم است.

تاریخ هشدار میدهد: جنبشهایی که در دوران ضعف، تمرین خفه کردن صداهای متفاوت را آغاز میکنند، در دوران قدرت، آن را به نهاد رسمی تبدیل میکنند. اینجا مساله یک تجمع نیست، مساله نوع جامعه ای است که در افق این پروژه خوابیده است.

پژواک خطرناک یک شعار

در این تجمع، فریادی نیز طنین انداخت که نمیتوان از کنار آن بی تفاوت گذشت: "یک میهن، یک پرچم، یک رهبر". این شعار صرفاً یک عبارت احساسی نیست، حامل یک معماری سیاسی است. برای فهم عمق خطر، کافی است به تجربه عروج نازیسم در آلمان نگاه کنیم. آنجا نیز سیاست با همین منطق پیش رفت: وحدت تحمیلی، رهبر یگانه، و جامعه ای که باید در یک صدا حل شود. نازیسم از همین جا آغاز شد، نه از اردوگاه ها، بلکه از عادی سازی همین فرمول ساده: یک ملت هم صدا زیر فرمان یک رهبر.

نکته در شباهت لفظی نیست، در شباهت منطق نیز است. هر جا که سیاست به جای آزادیهای اجتماعی، بر یک صدایی آهنین تکیه کند، هر جا که جامعه به جای شهروندان آزاد، به توده ای هم شکل تقلیل داده شود، هر جا که رهبری فراتر از نقد و پاسخگویی قرار گیرد، همان مسیر خطرناک گشوده میشود.

نگران کننده تر آنکه مدتی است در حاشیه همین جریان، زبان اعدام، چوبه دار و قداره بندی نیز عادی سازی میشود. تاریخ آلمان دهه ۱۹۳۰ نشان داد که این زبان هرگز بی خطر نیست. حذف لفظی مخالف، اغلب پیش درآمد حذف سیاسی و سپس حذف فیزیکی بوده است. مساله این نیست که تاریخ عیناً تکرار میشود؛ مساله این است که الگوهای خطرناک، اگر نقد نشوند، میتوانند در شکلهای تازه بازتولید شوند.

اینجا ایستگاه توقف نیست، مانع است

تز اصلی را باید بی پرده گفت: این صف، با همه هیاهویش، ایستگاه پیشروی جامعه نیست، مانع آن است. این پروژه تنها در شرایط فروپاشی کامل اجتماعی، استیصال عمیق مردم، یا سناریوی جنگ و ویرانی میتواند

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!



خدمات حیاتی در کوبا را در آستانه فلج شدن قرار داده است. مردم کوبا ماههاست که با تبعات کمبود سوخت روبرو هستند. از خاموشی های طولانی مدت و صفهای طولانی برای گرفتن بنزین، هزینه های بالای حمل و نقل و کمبود مایحتاج عمومی رنج می برند. در

بسیاری از مناطق کشور خاموشی برق تا بیش از ۲۰ ساعت در شبانه روز ادامه دارد و مردم در ۲۴ ساعت فقط ۴ ساعت برق دارند. کمبود دارو جان هزاران انسان را در معرض خطر مرگ قرار داده و دولت کوبا اکنون در تامین غذا و کالا های اساسی مردم ناتوان شده است. صنعت گردشگری به عنوان یکی از منابع درآمدهای مردم کوبا به شدت افت کرده است. همه این کمبودها تخمین زده می شود که با تصمیم ترامپ، با تشدید محاصره اقتصادی و نفتی این کشور، کوبا وارد بحرانی خواهد شد که در تاریخ این کشور بیسابقه است. روشن است که هدف دولت فاشیست ترامپ به دنبال ونزوئلا، تسلیم کوبا در مقابل دولت امریکا است و تنها به این دو کشور که خط قرمز دولت امریکا در امریکای لاتین هستند محدود نخواهد شد.

واقعیت این است که جهان میان بلوکهای مقتدر وارد دوره ای خطرناک از رقابتی شده که آینده ناروشن و سیاهی را در مقابل بشریت قرارداده است. افول قدر قدرتی امریکا، پیشروی سریع و نفوذ اقتصادی چین در اقصی نقاط جهان از جمله کشورهای امریکای لاتین که دوره ای حیات خلوت امریکا و سنتا به او تعلق داشته اند، سر بلند کردن روسیه بخصوص بعد از حمله به اوکراین به عنوان بلوک متحد چین و یکی از رقبای امریکا و اتحادیه اروپا، تغییر چهره خاورمیانه با آغازنسل کشی در غزه، تضعیف حزب اله و سقوط دولت بشار اسد، حمله به ونزوئلا و اکنون تشدید محاصره اقتصادی و نفتی علیه کوبا، تعرفه و جنگ اقتصادی علیه همدیگر و اکنون گسیل ناوهای جنگی به خلیج فارس و احتمال آغاز جنگ با ایران، همه در بطن این رقابتها قابل توضیحند و آنچه در این کشمکش نیازهای امریکا را قرار است تامین کند و عظمت امریکا را دوباره در مقابل جهان به نمایش بگذارد، نشان دادن قلدری و قدر قدرتی دولت امریکا با حمله به کشورهایی است که توان دفاع از خود را ندارند.

آنچه اکنون در کشور کوبا جاری است همه به تهاجم خارجی، دشمنی دیرینه امریکا با دولت کوبا نیست. اما محاصره اقتصادی و نفتی این کشور توسط دولت فاشیست ترامپ با هدف به زانو درآوردن دولت کوبا، تهاجمی به زندگی مردم، به گرسنگی کشیدن مردم و روبرو کردن آنان با بحران عمیق انسانی و غذایی است. تنها مردم عادی قربانی این رقابتها و جنگهای اقتصادی و نظامی در چهارگوشه جهان هستند. تهاجم دولت فاشیست امریکا به کوبا باید شدیداً محکوم شود. اعمال غیر انسانی دولت امریکا علیه مردم کوبا تنها به محاصره اقتصادی عراق قبل از آغاز جنگ در سال ۲۰۰۳ شبیه است که تنها نیم میلیون کودک به دلیل سوتغذیه و بیماری جان خود را از دست دادند.

۱۹ فوریه ۲۰۲۶

تشدید محاصره اقتصادی و نفتی دولت

ترامپ علیه کوبا

سعید یگانه

کشور کوبا که سالهای طولانی توسط امپریالیست امریکا مورد تحریم اقتصادی و تحت فشار قرار داشت، بعد از حمله نیروهای امریکایی در سوم ژانویه به کشور ونزوئلا و دستگیری مادورو، ترامپ با امضای فرمانی اجرایی فشار بر دولت کوبا را افزایش داده است و کشورهایی از جمله مکزیک که به کوبا نفت صادر کنند با اعمال تعرفه های اضافی تهدید شده اند. با آغاز حمله امریکا و دستگیری مادورو ارسال محموله های نفتی از این کشور به کوبا متوقف شده است. از اول آشکار بود که هدف دولت ترامپ تنها ونزوئلا نیست که باید در مقابل زور گویی و اهداف سودجویانه و عظمت طلبانه امریکا سر تسلیم فرود آورد، بلکه کوبا کشور بعدی است که می بایست مورد تهاجم قرار گیرد.

اگر بهانه دولت امریکا در حمله به ونزوئلا صدور مواد مخدر و متهم کردن مادورو به عنوان رئیس شبکه قاچاق موارد مخدر به امریکا بود، علل امضای فرمان اجرایی و تهاجم و تشدید محاصره اقتصادی و نفتی کوبا را بی پرده در سندی که امضا کرده است؛ دولت کوبا را به بی ثبات کردن منطقه و هم پیمانی با دشمنان امریکا از جمله روسیه، چین، ایران و همچنین گروههای تروریستی مانند حماس و حزب اله متهم شده است. علاوه بر این در فرمان اجرایی ترامپ علیه دولت کوبا، با اعلام وضعیت اضطراری ملی، تاکید می کند که وضعیت کوبا یک تهدید غیر معمول و استثنایی برای امنیت ملی و سیاست خارجی امریکا به شمار می رود. پس از عملیات امریکا در ونزوئلا در سوم ژانویه ترامپ ادعا کرد که کوبا در آستانه سقوط است چون دیگر از متحد نزدیک خود منابع مالی و نفتی دریافت نمی کند.

رئیس جمهور کوبا دولت ترامپ را به تلاش برای فلج کردن اقتصاد کوبا متهم کرده و دولت او را فاشیستی، جنایتکار و نسل کش خوانده است. و ترامپ ضمن رد اتهام تلاش برای نابودی اقتصاد کوبا، هم زمان مدعی شد که این کشور دوام نخواهد آورد. تخمین زده می شود که از زمان حمله دولت امریکا به ونزوئلا و فسخ قراردادهای نفتی با شرکت های صادرکننده نفت در این کشور از سوم ژانویه تاکنون دولت امریکا بیش از دومیلیارد دلار سود برده است. ونزوئلا با ذخایر بالای نفتی، سومین کشور صادر کننده نفت در جهان است.

دولت کوبا سالهای طولانی در محاصره اقتصادی امریکا قرار داشت. ترامپ در اولین دوره ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۷ سیاست گشایشی دولت باراک اوباما در مورد کوبا را لغو کرد و بار دیگر محدودیت ها و تحریم های سختگیرانه ای بر پول و کالا اعمال کرد. تشدید تهاجم کنونی و محاصره اقتصادی و نفتی، بیمارستانها و سایر

با تمام توان از اعتصاب شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان حمایت می کنیم

برای نیمکت های خالی
برای رویاهای نائمام



حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیت
Worker-communist Party of Iran - Hekmatid

همدردی و همبستگی و همیاری نیاز مبرم امروز است!

در بیشتر محلات خانواده های زیادی جانباخته دارند، ضروری است این بزرگداشت ها آگاهانه بصورت جمعی و سازمان یافته برگزار شوند، نه پراکنده و فردی. ما در میثاق با عزیزانمان نیز باید بخروشیم و فریاد زنیم که همسرنوشتیم، جنایتکاران پاسخگو خواهند بود. مراسمهای گرامیداشت نباید به محل زندگی محدود بماند. محیط های کار، کارخانه ها، ادارات، کارگاه ها، دانشگاه ها و مدارس نیز باید به مکان های یادآوری و بزرگداشت بدل شوند. این مراسم ها با اتکا به همبستگی انسانی برگزار می شوند، نه با اجازه جلاد! این یادآوری فقط سوگواری نیست. شکستن بُهت است. بازگرداندن صدا به جامعه است. شمع، عکس، نام، سکوت، گریه، خشم، شعر، موسیقی یا فقط ایستادن کنار هم، هر شکلی که بتواند بگوید: ما دیدیم، ما می دانیم، ما فراموش نمی کنیم! تمرین همبستگی، حضور علنی و سازمان یافته است. جانباختگان ما، هر کدام یک زندگی بودند، با امید، با عشق، با آینده ای که سرکوب و ترور شد. بزرگداشت آنان یعنی اعلام این حقیقت ساده که شما می کشید، اما ما به یاد می آوریم، گرامی و عزیز می داریم، و جنایتکاران را تا نشاندن بر میز محاکمه دنبال خواهیم کرد!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیت
Worker-communist Party of Iran - Hekmatid

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

ژانویه ۲۰۲۶

فروستی زن

نه فقط ستمکشی زن و تبعیض بر اساس جنسیت، بلکه نفس وجود هر نوع ستم و تبعیضی در دنیای امروز، رابطه مستقیمی با منافع نظام سرمایه‌داری و طبقه حاکم دارد. از خانواده بعنوان یک نهاد اقتصادی تا قلمرو تولید و مناسبات اجتماعی و قوانین، موقعیت فروست زن وسیله‌ای برای کسب سود است و منافع طبقه‌ای را پاسداری میکند. ستمکشی زن یک رکن انباشت سرمایه است. همین ضرورت بازتولید بقای تبعیض و نابرابری و نگرش ضد زن و خشونت علیه زنان را توضیح میدهد.

زن ستیزی مسئله‌ای صرفاً فرهنگی و اخلاقی واپسگرا نیست، مسئله‌ای اقتصادی و اجتماعی است. به منافع سلسله مراتب نابرابری در جامعه در تمام سطوح خدمت میکند و دقیقاً به همین اعتبار افکار و آرا و نگرش ضد زن ضروری‌اند و توسط نقاره‌کشان فسیلی دستگاه مذهب و ایدئولوژی متحجر بازار و "فرهنگ سازان" مرتجع بورژوا بازتولید میشوند.



جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،
بدون امید سوسیالیسم،
بدون «خطر» سوسیالیسم،
به چه منجلائی تبدیل میشود!

منصور حکمت

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

در حمایت از فراخوان "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران"

در دفاع از کودکان، در دفاع از حقیقت!

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران طی فراخوانی با عنوان "برای نیمکت‌های خالی، برای رویاهای ناتمام"، در اعتراض به قتل بیش از ۲۳۰ کودک و نوجوان، در اعتراض به نیکمیت‌های خالی و آرزوهایی که پُرپر شدند، فراخوان اعتصاب و تعطیلی مدارس و همراهی با مراسمهای گرامیداشت جانباختگان دیماه داده است.

"شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران، ضمن پاسداشت یاد جانباختگان اعتراضات دی‌ماه، ازجمله صدها دانش‌آموز و معلمی که خون‌شان مظلومانه بر زمین ریخت، اعلام می‌دارد:

۱. از تمامی همکاران فرهنگی دعوت می‌شود روز چهارشنبه ۲۹ بهمن‌ماه، به نشانه سوگ و اعتراض، با اعتصاب، از حضور در کلاس‌های درس (مدرسه و اداره) خودداری کنند.
۲. از والدین محترم و آگاه دانش‌آموزان درخواست داریم تا برای حفظ امنیت فرزندان‌شان و به نشانه همبستگی با خانواده‌های داغدار، در این روز از فرستادن

فرزندان خود به مدرسه خودداری نمایند.
۳. همچنین از عموم فرهنگیان و مردم شریف دعوت می‌شود تا در صورت امکان، در مراسم چهلم این عزیزان و کودکان جانباخته شرکت کرده و مرهمی بر داغ خانواده‌ها باشند."

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست از فراخوان "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران" حمایت میکند. این اقدامی بجای و مسئولانه و انسانی در دفاع از امنیت و حقوق کودکان و نوجوانانمان و در دفاع از حقیقت است. ما کارگران و مردم آزادیخواه ایران را به همراهی و همیاری و شرکت گسترده در مناسبت‌های جانباختگان دیماه دعوت میکنیم.

نه می‌بخشیم، نه فراموش می‌کنیم!
سران جنایتکار رژیم اسلامی بجرم جنایت باید محاکمه شوند!
یاد جانباختگان گرامی است!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۲۰۲۶ فوریه ۱۶ - ۱۴۰۴ بهمن ۲۷

به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست کمک مالی کنید!

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی
کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partowTV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!